أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

در این آیۀ شریفه که می‌فرماید: اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ يَقُومُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَقُومُ اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَيْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَيْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا ... ﴿البقرة، ٢٧٥﴾ در این جا مرحوم علاّمه دارند که خبط شیطان به معنای آن حالاتی است که بر انسان عارض می‌شود، آن حالات غیر عادی و غیر اختیاری که مصروع آن حالات را دارد، و شیطان هم به معنای هر ذات شریری است نه اینکه به معنای فرض کنید فقط ابلیس معنا بشود. و مقصود از آیه این است که بعضی از انواع مصروع، اینها مجنون هستند، مجنون یعنی جن زده، جُنَّ به معنای جن زده است و این اثبات این را می‌کند که ممکن است که مصروع اقسامی داشته باشد، بعضی از مصروع ها به واسطۀ علل و اسباب مادی باشد و بعضی‌ها به واسطۀ علل و اسباب معنوی باشد. و حالاتی که این مصروع پیدا می‌کند چون حالات، حالات غیر عادی و غیر طبیعی است و فعلیهذا این شخصی که ربا می‌خورد، این اصلاً به طور کلی حالاتش و افکارش تغییر و تبدّل پیدا می‌کند. گرچه روایت داریم که...، و بعضی‌ها هم آمدند و گفتند که روایتش را اهل تسنن هم نقل می‌کنند، اینجا در تفسیر المنار ایشان می‌فرماید که: قال فی تفسیر المنار و اما قیام آکِل الربا کما یکون الذی یتخبطه الشیطان من المس ؟ فی تفسیره المراد تشبیه المراد فی الدنیا بالمتخبطه المصروع فما یقال لمن یصرع و حرکات المختلفه فقد جن. ولی خود صاحب المنار که رشید رضا باشد ایشان می‌فرماید: ولکن ظهر الجمهور الی خلافه و قالوا اِنَّ المراد بالقیام، اَلقیام ؟ ان البعث. در روایت هم داریم که در روز قیامت افراد مانند مجنون‌ها از قبر بر می‌خیزند، و ان اللَه تعالی جعل من علامة المراد من یوم القیامه انهم یبعثون کالمصروعین و رَویٰ ذلک عن ابن عباس و ابن مسعود و ؟ مرفوعاً که می‌گوید ایّاک و الذنوب التی لا تغفر ؟ شیءً ؟ یوم القیامه و من اکل الربا بعث یوم القیامه؟ یتخبط. این روایات روایاتی است که حکایت از همین جنبۀ تخبّط می‌کند. تخبّط ؟ در روز قیامت، ولی این منافاتی با ظاهر آیه ندارد که منظور در دنیا هم همین طور است. البته ظهور و بروز این معنا در روز قیامت خیلی واضح و آشکار است اما کسی که دارای خبط هست در دنیا، به این معنا که فکرش فکری است که متغیّر و متبدّل و متحوّل می‌شود و مانند مصروع که لا یقدر فی اَیِّ طریقٍ یمشی و فی ای التجارة یمشی، این نمی‌داند چه نحوه در این دنیا کارش را انجام بدهد و حالا عرض می‌کنیم که کیفیت خبط به چه معنا است؟

 بعضی‌ها آمدند اشکال کردند نسبت به این آیه که خب این جُنّ یک امر خلاف عدل است، این یک امر ظالمانه است که خدا یک نیرویی را، یک قوه‌ای را بَر قوای دماغی انسان مسلط بکند و او را متخبط بکند.

 جوابش هم این است که نه، اشکالی ندارد که مانند سایر علل و اسباب طبیعی این...، چطور اینکه در طبیعت عواملی ممکن است وجود داشته باشد، به واسطۀ ضربه‌ای انسان یک ضربه‌ای بخورد، یا فرض کنید که بواسطۀ یک شوکی که به او وارد می‌شود، بواسطۀ خوردن حتی بعضی از غذاها و بعضی از ادویه و اشربه، این قوای دماغی انسان زایل می‌شود. در حالی که علل و اسباب طبیعی، اینها هم مستند الی اللَه تعالی هستند. ظلم در آن جایی است که در ظرف خبط، تکلیف هم متوجه باشد، و خب آن در آن جا ظلم است که دیگر طبعاً تکلیفی متوجه نیست.

پس بنابراین آیه به ظهورش دلالت می‌کند شخص مُرابی، کسی که اهل ربا هست، در همین دنیا افعال و اعمال و اتجاه عیش او و حیات او مانند مصروع و مانند مجانینی می‌ماند که آنها یک اتجاه مشخص و خلاصه یک مقصد مشخصی ندارند. گرچه روایات هم هست بر اینکه در روز قیامت یقوموا من قبره کالمجانین و کالمصروع و این نسبت به مرابی نیست، نسبت به بعضی از انواع دیگر و اقسام دیگر خب در اینجا هست.

حالا چرا این[ربا گیرنده] مانند شخص مصروع است؟ چرا خداوند این را مانند و مثال زده مانند شخص مصروع؟ خبط دماغ؟ به جهت اینکه- همان طوری که روز قبل صحبت شد- در هر داد و ستدی و در هر معامله‌ای باید یک منفعت محللّه مترتب بر آن معامله باشد، بر معامله‌ای که طرفین انجام می‌دهند، در ازاءِ یک عملی، در ازاءِ یک فعلی، باید که منفعت محللّه‌ای مترتّب باشد. حتی این مسئله را هم ما می‌توانیم از آیات استفاده کنیم. فرض کنید در آیاتی که دارد که: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْكُمْ….. ﴿النساء، ٢٩﴾ خب این لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ ممکن است بگوییم که منظور از آیه به قرینۀ استثناء إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ، مقصود معاملاتی است که بر اساس زور و عدوان، آن معاملات انجام می‌گیرد، یا بر اساس غشّ در معامله و بر اساس حیله و خدعه، آن معاملات انجام می‌گیرد یا بر اساس اکراه، اضطرار انجام می‌گیرد، این معاملات خب اکل به باطل است، إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ، تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ یعنی از روی تراضی طرفین، این معاملات باید انجام بگیرد. ممکن است بگوئیم که ربا هم داخل در همین مسئله است. چون قطعاً مستدین، آن شخصی که استدانه می‌کند، او بواسطۀ اضطرار آن ربا را اخذ می‌کند اما اگر اضطرار نباشد نه، آن شخص قرض می‌کند، قرض الحسنه می‌کند یا اینکه معامله را بر اساس تناسب منفعت و ضرر انجام می‌دهد، مانند مضاربه. معاملات در مضاربه، این معاملات اشکال ندارد. حلال است. چون از روی میل و رغبت و بدون اکراه و اضطرار انجام می‌گیرد. شخصی هست رأس المالی ندارد. مالی ندارد، فقط کار می‌کند. و[از آن طرف] فردی هست، شخصی هست که رأس المالی دارد، خب این شریک می‌شود با او، شریک در عمل و معامله و تجارت، به این منوال که سود و ضرر، هر دو نصف می‌شود و متساوی می‌شود و روی این حساب این مسئله هست. فرض کنید که الان من باب مثال یک شخصی که کار انجام می‌دهد شما اگر بروید به او بگوئید که آقا شما که کار انجام می‌دهید- بخصوص در این زمان، در این وضعیت فعلی- این پول را شما بگیرید منتهی سودش باید مضمون باشد، خب آیا این شخص به حسب ظاهر، به حسب عادی این را قبول می‌کند؟ این گمان نمی‌کنم که قبول بکند. اما اگر فرض کنید شما به او بگوئید سود و ضرر هر دو یکسان است، اگر سود کردی این منفعتش باید تقسیم بشود، اگر ضرر کردی باز این ضرر، به مال تعلق می‌گیرد، در سود و ضرر شریک هستیم، فوراً قبول می‌کند، چرا فوراً قبول می‌کند؟ به خاطر اینکه این احساس امنیت می‌کند نسبت به این معامله، احساس امنیت یعنی دغدغۀ خاطر دیگر نسبت به این قضیه ندارد. فرض کنید که مالش را دزد برد، بدون تفریط یا بدون افراط، در صورت افراط و تفریط در آنجا حکم جداگانه دارد، خیال نکنید که در هر جا که حالا مضاربه هست یک وقت تفریط یا افراط باشد در آن جا...، نه، بدون افراط یا بواسطۀ حوادث سماوی یا بواسطۀ امور غیر اختیاری، وقتی که یک شخصی یک معامله‌ای را انجام می‌دهد فراغ بال دارد، طیب خاطر دارد در آن معامله که اگر ضرری متوجه شد این ضرر به اصل سرمایه برمی‌گردد دیگر، باید تقسیم بشود. این طور نیست که فقط ضرر متوجه این شخص باشد، در سود و ضرر، هر دو، طرفین شریک هستند. خب اگر این طور باشد این با طیب خاطر می‌رود. چه موقع می‌آید یک پولی را از یک شخصی قرض کند و سودش را تضمین کند؟ وقتی که مضطر باشد. یعنی وقتی که مضطر به انجام یک معامله باشد، در آنجا می‌آید سود را تضمین می‌کند. یعنی می‌گوید علی ایِّ حال فرض بکنید که این سود را بایستی که بپردازد؛ ولی با اکراه است؛ افراد عادی این را انجام نمی‌دهند که سود را تضمین کنند به این کیفیت، مگر اینکه جهت اضطرار باشد.

 آن وقت لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ دیگر معنایش این است که در معاملات هیچ وقت تحمیلی نباید باشد بر احد الطرفین، یکی بر دیگری بایستی تحمیل بکند، غش بکند، که اینها همه جنبۀ تحمیلی دارد. البته بعضی‌ها آمدند این آیه را به یک معنای دیگر گرفتند که به نظر من اشکال وارد می‌شود نسبت به این استحصال از آیه، آنها دارند که لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ، هر امر باطل و غیر متعارف و غیر معقولی را[شامل می شود،] فرض کنید که معاملاتی که هیچ منفعتی بر آن معامله مترتب نیست مثل بیع عذره، شخصی که عذره را می خرد، خب یک وقت بیع عذره است، عذره را می‌خرد و می‌آورد و بعد فرض کنید که در جوی خالی می‌کند، می‌رود در یک نهر خالی می‌کند، هیچ چیزی بر آن مترتب نمی‌شود. یا اینکه فرض کنید که یک چیز ما لا یقصد عرف، مثلاً فرض کنید که بیع موش (فاره)، موش به چه دردی می‌خورد که بخرند؟ مثلاً صد تا فاره بخرد، به هیچ دردی نمی‌خورد، حالا غیر از آن که مال آزمایشگاه و مخترع و آنها هست نه، فقط همین طوری موش بخرد و بیاورد در خانه، در منزلش در قفس بگذارد! این بیع، بیع عقلایی نیست، لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ مثلاً این را شامل می‌شود. یا فرض کنید که تا پنجاه سال پیش، مثلاً بیع دم، بیع و شرای دم، این عقلایی نبود، یعنی هیچ اثر عقلایی بر آن مترتب نمی‌شد و این حرام است، یعنی باطل است، اکل به باطل است این امر، بعضی‌ها از فقها آمده‌‌اند این طور تفسیر کردند. ولی الان بیع دم این دیگر یک بیع عقلایی است، الان دیگر اکل به باطل نیست.

 یا فرض کنید که همین بیع عذره را هم مرحوم شیخ در مکاسب محرمه ذکر می‌کند، در آنجا که دارد: و لا بأس ببیع العذره...، فرض کنید که عذره اگر مثلاً به عنوان رشد اشجار یا حدیقه بخواهد استفاده بشود خیلی هم اثر[بر این بیع] مترتب است، سرش هم دعواست. و این بر آن مترتب است دیگر، یعنی این آثار عقلی مترتب است و خیلی هم اتفاقاً می‌گویند مفید است. ولی صحبت در این است که این مسئله خودش فی حد نفسه صحیح است که بله اکل مال در این مبادلات غیر عقلائیه و غیر عرفیه، این اکل، اکل به باطل است و اثری بر آن مترتب نمی‌شود الاّ اینکه آیه به قرینۀ استثناء یک هم چنین مسئله‌ای را نمی‌رساند، آن مستثنی منه، مستثنی مِنهی است که جنبۀ عدم تراضی در آن لحاظ شده است گرچه خب این فی حد نفسه خودش هست. لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ به قرینۀ إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ این استثناء چه استثناء‌ای است؟ اگر منظور از این آیه همۀ اکل مال به باطل باشد پس فقط یک قسم از این استثناء شده است و آن در آن جایی است که...، خب در صورتی که این اکل هم خب اکل عن تراضٍ است دیگر، وقتی شخصی می‌آید صد تا فاره (موش) می‌خرد خب عن تراضٍ می‌خرد، کسی که مجبورش نمی‌کند. خب آدم مخبطی هست. یا اینکه فرض کنید بیع دم در آن مواردی که دم به خاطر تداوی مورد لحاظ نیست، باز این هم از روی تراضی است فرقی نمی‌کند، پس باید بگوئیم که ... اشکال دارد. فلهذا نمی‌توانیم بگوئیم که این آیه در مستثنی منه‌اش اعم است از مواردی که در آن تحمیل است و در مواردی که غیر تحمیل است، آن وقت آیه می‌آید آن موارد غیر تحمیل را استثناء می‌کند. فرض کنید که مانند جاءَنی القوم الاّ زیداً، خب این ما جاءً القوم الاّ زیداً یا جاءً القوم اِلاّ زید، در اینجا زید داخل در آن قوم است، و تجارة عن تراض؛ این در اینجا دیگر اوّلاً داخل در آن معامله نیست، به خاطر اینکه در معامله اکل به باطل لحاظ شده است. یا می‌گفت و لا تأکلوا اموالکم اِلاّ ان تکون تجارة عن تراض، از اوّل مستثنی منه مقید است. اکل به باطل می‌شود مستثنی منه، این اکل به باطل الاّ ان تکون تجارة عن تراض می‌آید از آن جدا می‌شود، آن وقت این استثناء می‌شود استثناء منقطع، استثناء منقطع به خاطر تأکید بر مسئله است که این اکل مال به باطل در موارد زور و غش در معامله و عدم رضایت و اکراه و اضطرار و موارد جهل، جهل به مبیع، تمام اینها از موارد اکل مال به باطل است دیگر که در آنجا لحاظ عدم تراضی شده است، این الاّ ان تکون تجارة عن تراض می‌آید فقط آن مورد تراضی از این اموال را خارج می‌کند اما نه اینکه فرض بکنید که اگر خود معامله فی حد نفسه حرام باشد، این داخل در مستثنی منه است، فرض کنید معاملۀ کالی به کالی که خود اصل معامله اشکال دارد. این اکل مال به باطل می‌شود در حالتی که داخل در مستثنی هم هست، یعنی خود مستثنی تراض...، در معاملۀ کالی به کالی، نسیه به نسیه، در این معامله باز تراضی هست، فرق نمی‌کند، ولی باز در عین حال این داخل در مستثنی منه نمی‌شود. از این نقطه نظر به این استدلال اشکال وارد می‌شود.

 علیٰ کل حال ولی از نقطه نظر تحمیل و از نقطه نظر عدم تراضی، در ربا از مصادیق اتّم است که در ربا شخص مستدین، آن که استدانه می‌کند، آن رضایت ندارد، لذا می‌گوید چکار کنم؟ مجبورم، مضطرّم، مضطرّم که معاملۀ ربوی کنم، مضطرم فرض کنید که پول ربا بگیرم و الاّ می رفتم قرض می‌کردم. یا اینکه اگر بخواهم کار بکنم مضاربه می‌کردم، شرکت می‌کردم، چرا بیایم فرض کنید که معاملۀ ربوی کنم که فقط سود مضمون باشد؟ این لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ، شامل معاملۀ ربوی خواهد شد.

مرحوم علاّمه یک استفادۀ خیلی خوبی را در اینجا می‌کنند، ایشان استفادۀ نکتۀ بسیار خوبی را در این جا می‌خواهند بفرمایند، می‌فرمایند که چرا آیه دارد اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ يَقُومُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَقُومُ اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَيْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَيْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا ... ﴿البقرة، ٢٧٥﴾ به جهت اینکه اینها می‌گویند که بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَيْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا، بیع مثل ربا است. خب قاعده‌اش این بود که بفرماید آنها می‌گویند إنَّما الرِبَا مثل البیع، إنَّما الرِبَا مثل البیع این در اینجا بر وزان صحیح است. یعنی خب ممکن است در بعضی از موارد انسان اصل یک مبنایی را قبول کند منتهی در یک مطلب دیگر قبول نکند بگوید این هم مثل آن است. فرض کنید که من باب مثال اگر طبیبی یک شخصی را نهی بکند از اکل رُمّان به خاطر فرض کنید حموضت آن، بعد بیاید بگوید که آقا لیمو حامض(لیمو ترش) اگر بخواهی بخوری اشکالی ندارد. این در این صورت می‌تواند اشکال کند و بگوید خب لیمو حامض هم مثل رُمّان است دیگر، چه فرقی می‌کند؟ اگر اکل رمان به خاطر حموضت اشکال دارد، لیمو ترش هم فرض بکنید که اشکال دارد. پس اصل مضرّت... در آن چه که متفرّع بر این است در آن اشکال دارد. خب این یک امر عقلایی است و این مسئله صحیح است که یک شخصی یک مسئله‌ای را قبول بکند و بعد فرعی را که مترتب بر آن است در قیاس با آن مقایسه بکند و بعد آن را رد کند بگوید این هم از نظر آثار و خصوصیات شبیه به این است و مشابه این است چرا مثلاً این باید اشکال پیدا کند؟ ولی اگر شخصی آمد از اوّل رد کرد، مثلاً طبیب گفت اکل رمان اشکال دارد و بعد بگوید که فرض بکنید که لیمو حامض هم برای شما اشکال دارد، این بیاید بگوید که خب رمان مثل لیمو حامض می‌ماند اشکال ندارد چون آن هم مثل لیمو ترش می‌ماند، اصلاً اصل قضیه را رد بکند نه اینکه بیاید فرض بکنید که آن را قبول بکند و این را بیاید رد بکند. یعنی در مقام عدم قبول اصل، این بیاید اصلاً زیر اصل را بزند.

 به حسب عادی اگر شخصی بیع را قبول کند می‌تواند بگوید که آقا چرا ربا را خدا حرام کرده است ربا هم مثل بیع می‌ماند دیگر، هیچ فرقی نمی‌کند؟ در بیع یک مبادلۀ مال به مال است، یک مالی را شخص بایع به مشتری می‌دهد و در قبال آن یک معوّضی را می‌گیرد، این چه[ اشکالی دارد؟] در ربا هم همین طور است، فرض کنید که آن مرابی یک مالی را می‌دهد، در قبالش عوضی را می‌گیرد، چیست آن معوّض؟ معوّض عبارت است از همان مال باضافۀ یک امر دیگری. إنّما الرِّبَا مثل البیع، ربا مثل بیع است. خب این یک مجرای عقلایی است. یعنی این تفریع، تفریع عقلایی است. با قبول اصل حلیّت بیع، تفریع را قبول ندارد. اما کسی که خبط دماغ پیدا کند، می‌آید این طوری می‌گوید، می‌گوید إنّما البیعُ مثل الرِّبَا، می‌آید عکس می‌کند قضیه را، یعنی می‌گوید بیع مثل ربا می‌ماند، ربا یک امر مسّلمی پیش او است و کأَنَّ اصل و اساس حیات اقتصادی او را ربا تشکیل می‌دهد، ربا به عنوان یک اصل موضوع در وضعیت او مسلم می‌شود و بیع را می‌آید تازه شبیه ربا می‌کند، نه این که بیع را قبول دارد و بعد ربا را می‌گوید اشکال ندارد، می‌گوید اصل و اساس ربا است و بیع مثل ربا می‌ماند نه این که ربا مثل بیع می‌ماند. این تغییر در فکر اجتماعی یک شخص است، اصلاً افکار اجتماعی‌اش بر می‌گردد، مِلاکاتَش تغییر پیدا می‌کند. قیمت و ارزش در آن افعال خارجی‌اش، تغییر پیدا می‌کند و واقعاً هم همین طور است ها! یعنی اصل و اساس فکر او می‌رود روی استثمار و استعباد مردم، آن برایش می شود اصل. حالا چه معامله‌ای بکند یا معامله‌ای نکند، آن برایش می‌شود یک اصل در جریان اقتصادی.

فلهذا در اینجا دارد که چرا اینها لاٰ يَقُومُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَقُومُ اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ؟ علت آن ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا... هست. یعنی آن حالت و کیفیت نفسانی اینها متبدل می‌شود و آنچه را که اصل است منتفی می‌شود و آنچه را که فرع است به عنوان اصل می‌آید قرار می‌گیرد، آنچه را که مردم و عقلا آن را صحیح می‌دانند باطل شمرده می‌شود و آنچه را که باطل می‌دانند صحیح شمرده می‌شود. این مانند کسی است که يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ است. یعنی اصلاً به طور کلّی افکار عوض می‌شود و حالا انشاءاللَه می‌آئیم می‌گوئیم که واقعاً این قضیه اصلاً یک اساس تاریخی هم دارد و بیخود خدا اینقدر نهی نمی‌کند. اصلاً به طور کلی حیات اجتماعی را از بین می‌برد. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَيْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا، این بیع مثل ربا می‌ماند. یعنی در اینجا...،

 البته بعضی‌ها آمدند گفتند که به خاطر تأکید مغلوب است، در تأکید مغلوب مثل کأنَّ لون ارضه سماوات- در مطول یادتان هست دیگر- و مبرتٍ ارجاعُها کاَنَّ لون ارضِه سمائُها، نمی‌گوید که کأنَّ سماءُها کَلَون ارضه، ...دیگر ارضش چی بوده؟ آسمانش مثل زمین بوده! ببین این چه ارضی بوده و چه معرکه‌ای بوده؟! در معرکه و جنگ و جدال و حرب و اینها، این لون ارض مثل لون سماء شده است. خب این در اینجا گفتند تشبیه مغلوب است. یعنی به خاطر اهتمامی که اینها به مسئلۀ ربا دارند اینها می‌گویند که بیع مثل ربا می‌ماند. یعنی از ربا حرف نزن، اصلاً از ربا صحبت نکن! آن ربا دیگر مفروغ عنه است، نباید دیگر راجع به آن صحبت کرد. ولی این جهت يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ با این معنایی که ایشان فرمودند بهتر جور در می‌آید.

وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَيْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا بعضی‌ها گفتند که این وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ به معنای حالیه است، در حالی که خدا حلال کرده است. اما این مسئله هم مربوط می‌شود به قبل از تشریع و هم مربوط می‌شود به بعد از تشریع حرمت، قبل از تشریع حرمت ربا و بعد از تشریع حرمت ربا، لذا واو دیگر نمی‌تواند واو حالیه باشد، مضافاً به اینکه اگر بخواهد واو حالیه باشد، در جملۀ خبریه قَد می‌خواهد، و قد احل اللَه باید باشد.

 روی این جهت مضمون آیه این است که این افرادی که مرابی هستند هم در ظرف تشریع و هم بعد از تشریع و هم قبل از تشریع، در هر سۀ این... ، یعنی در واقع در هر دو، چون ظرف تشریع که همان آنٌ مّا محقق می‌شود، مربوط به بعد آن است. در هر دو مرتبۀ قبل از تشریع و بعد از تشریع، اینها حالشان حال اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ هست، فعلیهذا این آیه حکایت از این می‌کند که شخصی که اهل ربا هست، این افکار صحیح و اعتدالی خودش را از دست می‌دهد. این دیگر فکرش، فکر اعتدال نیست، فکر صحیح نیست. و این هم از نقطه نظر بقا و حیات فردی و اجتماعی و اقتصادی جامعه خب چقدر ممکن است مضرّ باشد.

سؤال: اینکه فرمودید در مضاربه فردی که می‌آید معامله انجام می‌دهد این دلالت بر کراهت و اضطرار است، اگر کسی اضطرار نداشته باشد، به طور معمول قبول می‌کند این قضیه را، اکثر افرادی که کار می‌کنند خیلی‌ها از آنها اصلاً نمی‌دانند، در صد تعیین نمی‌کنند روی سود، یعنی این مقدار ما سود می‌دهیم به شما از این پول، یک میلیون مثلاً، مجبور هم نیستند. معمولاً مردم هستند که می‌روند پیش اینها؟

 جواب: ببینید احکامی که جعل می‌شود این احکام در ظرف کلی و ظرف غالب جعل می‌شود، حالا فرض کنید که در یک مورد...، حالا در مورد ربا مثلاً هست. ببینید، کسی که ربا می‌کند قضیه‌اش به این کیفیت است؛ در ربا، مرابی وقتی که مال را می‌دهد به افراد و می‌بیند خودش کاری انجام نمی‌دهد، این بواسطۀ کثرت در این ربا کم کم، کم کم نفسش یک حالت ثانوی پیدا می‌کند، اصلاً به طور کلی نفسش نسبت به معامله و کار کردن دیگر سرد می‌شود و حالت مرده را پیدا می‌کند، فقط می‌نشیند در منزلش هی پول به این می‌دهد، به این پول می‌دهد ...، خودش نمی‌رود کار انجام بدهد. این حالت او متبدّل می‌شود، یعنی اصلاً حالت ذهنی و حالت نفسانی او تغییر پیدا می‌کند به این شکل، این مقصود از آیه است. حالا اگر شما بگوئید که خب ممکن است یک شخصی یک مرتبه این کار را انجام بدهد، یک دفعه یک پول ربوی می‌دهد و بعد هم دیگر نمی‌دهد و واقعاً هم نمی‌دهد، پس باید شما بگوئید که در همان یک مرتبه‌اش حلال است! اشکالی ندارد! این اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ نیست! نه واقعاً قبول دارد ربا حرام است و اشکال [دارد] ولی خب می‌گوید دلم می‌خواهد یک مرتبه[ این کار را بکنم!] احکامی را که شارع جعل می‌کند این احکام جنبۀ اکثریت و اغلبیت دارد، یعنی ممکن است حتی یک مورد شاذ هم باشد یا ده در صد. یک حکم برای احیاء جامعه یا یک حکم برای اماته و اهلاک جامعه، من حیث المجموع، شارع این حکم را در نظر می‌گیرد و بعد این حکم را بار می‌کند. حالا ممکن است در بعضی از شرایط اصلاً شخصی نیاز به ربا هم نداشته باشد، همین طوری، اصلاً می‌گوید من پولم را به ربا هم نمی‌دهم، اگر می‌خواهی بیا بگیر، نه اینکه این بلند شود اقدام بکند یا ...، یا یک شخصی باشد یک معاملۀ صد در صد سودی را[انجام بدهد،] این فرض کنید که الان ممکن است دستش در دست دولت باشد، اصلاً خودش مسئول دولت باشد خودش قانون جعل کند، اینها هستند دیگر. فرض کنید که من باب مثال یک جنسی را می خواهند وارد کنند و می‌بینند در بازار زیاد است، کشتی را در گمرک نگه می‌دارند، در گمرک نگه می‌دارند، اینقدر که این جنس تمام شد و مردم محتاج شدند بعد ترخیص می‌کنند! این کار در دستشان است. اما اگر یکی دیگر بیاید این کار را بکند پدرش را هم درمی‌آورند و مصادره‌اش هم می‌کنند، کار دستش است، این شخص با این مرتبط است، وقتی مرتبط است دیگر نمی‌توانیم بگوئیم...، یعنی از قسم حضرت عباس هم بالاتر است که این فرض کنید که سودش دیگر تضمین است و فلان و این حرفها. حالا نمی‌توانیم بگوئیم که این دیگر در اینجا از این قضیه خارج است و جنبۀ اضطرار و اکراه و اینها پیدا کرده است، حکم رفته روی آن موضوع کلی که آن جنبۀ ناراحتی و ...، البته ما از این آیه این استفاده را کردیم و گفتیم که می‌شود که ما ربا را هم از مصادیق لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ بگیریم، به این لحاظ اگر در آن جنبۀ زور باشد، اما اگر نه مسئلۀ زور نیست، اصل ربا ولو بدون زور به قول شما، بدون اینکه تحمیلی باشد، بدون اینکه زوری باشد می‌گوید سود صد درصد است من فرض بکنید که به این کیفیت می‌گیرم، یعنی مضاربه می‌کنم و هیچ هم در آن ضرر را قرار نمی‌دهم، که این جا خب این اشکال دارد. مگر اینکه ما آن قضیه را به این نحو بگیریم که ضرر در آن لحاظ است نه اینکه لحاظ نیست، به نظر نمی‌آید، یعنی چون سود صد درصد هست، به نظر نمی‌آید. ضرر در آنجایی مطرح است بر حسب عرف، که نمی‌خواهند آنها مخالفت با مضاربه بکنند، مضاربه است فرق نمی‌کند، منتهی چون سودش صد درصد است، مثل اینکه اصلاً پول را آمده و گذاشته است در اینجا. وقتی یک شخصی پول مضاربه‌ای را با سود بیاورد بگذارد، گذاشته است جلویش؛ دیگر احتمال ضرر در اینجا معنا ندارد، خب این سود هست دیگر، در مقابلش است، دارد نگاه می‌کند. این هم این طور مشاهد است کالمِرآت، این سود با این مشاهد است پس دیگر احتمال ضرر دادن در اینجا لغو می شود که اگر ضرر کردی، از باب لغویت آن ضرر را مطرح نمی‌کنند، نه اینکه معامله ای را انجام بدهند که فقط سود در آن مطرح باشد، از این نقطۀ نظر خب شرعاً می‌شود که اشکالی نداشته باشد.

 سؤال: از لحاظ اینکه فرمودید شخص عادت می‌کند به اینکه مثلاً کاری انجام ندهد و پول و سود بدست بیاورد، اگر اینجا بتوانیم استثناء قائل بشویم برای افرادی که باید در جامعه به طور معمول کار بکنند و یا افرادی که وظیفه‌شان چیز دیگر است مثلاً تحصیل علم است، مثلاً طلبه باشد، این اگر بخواهد برود کار بکند و هر چیزی، این برایش مشکل می‌شود، از درس و از همه چیز مثلاً دور می‌افتد؟

 جواب: خب آن مضاربه دیگر، مضاربه الان در اینجا رفع مشکل می‌کند...

 سؤال: ...؟

جواب: نه این اصلاً عادت ندارد چون خودش دارد کار می‌کند، آن خودش در واقع دارد کار می‌کند، و حتی آن شخصی که مضاربه می‌کند اگر به این نحو باشد در واقع آن هم دارد کار انجام می‌دهد. آنی است که حالتی که نفس پیدا می‌کند و آن حالت فقط سود محض در آن جا مطرح است، آن حالت حالت شیطانی است و الاّ اگر احتمال ضرر برود آن حالت برای انسان پیدا نمی‌شود ولو اینکه کار هم انجام ندهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد